

ظرفیت نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی جهت انضباط بخشی مدیریت بخش عمومی

یداله دادگر*

چکیده

اقتصاد سیاسی قانون اساسی شعبه جدیدی از اقتصاد بخش عمومی، به ویژه انتخاب عمومی، است. این نظریه به تحلیل اقتصادی قوانین و نهادهای اساسی و اصلاح آنها می پردازد تا با کمک آن چهارچوب هایی برای حاکمان ایجاد شود که در نتیجه آن نتوانند به منافع عمومی آسیب برسانند. برخی، بر اساس رویکرد سنتی نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی، نقش و اثرگذاری آن را محدود به فضاهای خاصی از مدیریت عمومی می دانند و آن را در همه عرصه های مدیریت بخش عمومی کارساز نمی دانند. این مقاله ضمن بررسی نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی، با گسترش این نظریه به عرصه های روش شناختی و معرفت شناختی تکراری، به ظرفیت سنجی آن به منظور پوشش فضاهای مختلف می پردازد و نشان می دهد که رویکرد گسترش یافته این نظریه قابلیت انضباط بخشی به مدیریت های گوناگون بخش عمومی را دارد. یافته های این مقاله می تواند به ویژه برای اصلاح نهادها و قواعد اساسی در کشورهایی مانند ایران، که دشواری های اساسی مدیریتی در بخش عمومی دارند، راه گشا باشد.

کلیدواژه ها: اقتصاد سیاسی قانون اساسی، ظرفیت نظریه، انضباط مدیران ارشد، اصلاح نهادها و قواعد اساسی.

۱. مقدمه

اقتصاد سیاسی از چنان قدرت تحلیلی و روش شناسی منسجمی برخوردار است که می تواند در تحلیل نهادها، قواعد، و رفتارهای کارگزاران غیراقتصادی نیز به کار رود. از زمان

* دانشیار اقتصاد، دانشگاه شهید بهشتی yydadgar@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۳/۵/۱۲، تاریخ پذیرش: ۹۳/۸/۲۵

اقتصاددان معروف آلفرد مارشال (۱۸۴۲-۱۹۲۴)، عبارت اقتصاد سیاسی به علم اقتصاد تغییر نام یافت. پس از آن زمان در بسیاری از محافل علمی، اقتصاد سیاسی و علم اقتصاد مترادف هم به کار می‌رفتند. هنوز، در برخی از دانشگاه‌های اروپایی دپارتمان اقتصاد با عنوان اقتصاد سیاسی شناخته می‌شود. البته از نگاه صاحب‌نظران رشته‌های علوم سیاسی، حقوق، و جامعه‌شناسی، اقتصاد سیاسی ترکیبی سازگار از اقتصاد و سیاست است. اقتصاددانان نئوکلاسیک ترجیح می‌دهند هنگام بحث، از اقتصاد در جایگاه علم اقتصاد استفاده کنند و کاربرد اقتصاد سیاسی را همراه با بار سیاسی و ایدئولوژیک آن قلمداد کنند. در حالی که، اقتصاددانان رادیکال چون خود علم اقتصاد را معرفتی جانب‌دار می‌دانند، کاربرد اقتصاد سیاسی را برای آن می‌پسندند. در رویکرد این مقاله، چون اقتصاد سیاسی رشته‌ای علمی به شمار می‌رود، از این رو با علم اقتصاد مترادف است اما مهم معرفت آن دستگاه عظیم است که رفتارهای مختلف را بررسی می‌کند. در نتیجه با حفظ آن خصلت گوه‌رین، رویکردهای مختلف می‌توانند تعاریف متفاوتی از آن داشته باشند. در عین حال، یک پیش‌فرض اساسی این مقاله چند پارادایمی بودن علم اقتصاد یا اقتصاد سیاسی است که با کمک آن می‌توان نوعی سازگاری بین رفتار کارگزاران مختلف و مبانی و فروض پارادایم‌های مربوط را نشان داد. برای نمونه، برخی پارادایم‌ها تنها بر پیش‌بینی رفتار کارگزاران به‌منزله رسالت نظریه اقتصاد سیاسی اصرار می‌ورزند. عده‌ای بر توضیح آن رفتارها، گروهی بر حل مسئله در حکم وظیفه اصلی نظریه اقتصاد سیاسی، و سرانجام عده‌ای بر تجویز و سیاست‌گذاری در جایگاه اصلی‌ترین هدف آن اصرار می‌ورزند (بلاگ، ۱۳۸۰: ۶۵؛ نمازی، ۱۳۹۰: ۱۲۰-۸۰).

تأکید بر پذیرش رویکرد تکثری در پارادایم‌های اقتصاد سیاسی خود ثمره معمول مطالعات علمی است و بخش عظیمی از پژوهشگران از آن حمایت و استقبال می‌کنند. قبول رویکردهای مختلف در علم اقتصاد یا اقتصاد سیاسی می‌تواند دستاوردی ارزش‌مند برای ورود دموکراسی به آن قلمداد شود. اساساً، منافع دموکراسی منحصر به سیاست نیست و می‌تواند در دیگر عرصه‌های پژوهشی و اجرایی نیز کاربرد داشته باشد. یکی از این عرصه‌ها اقتصاد است که پیوند دموکراسی با آن می‌تواند، ضمن توسعه آزاداندیشی در گرایش‌های آن، نوعی زیست‌مسالمت‌آمیز بین رویکردهای مختلف را برقرار کند. تذکر این نکته می‌تواند مفید باشد که خطر و آسیب دگماتیسم روش‌شناختی در برخی از رویکردهای اقتصاد سیاسی یافت می‌شود؛ برخی رویکردها ممکن است به منظور رسالتی خاص بر

نظریه اقتصاد سیاسی اصرار بورزند و دیگر رسالت‌های آن را نفی کنند. برای مثال، از منظر ارتدکس‌ها رسالت نظریه اقتصاد سیاسی تنها پیش‌بینی رفتارها آن هم بر اساس فرض رفتار عقلانیت ابزاری است. بر مبنای آن، بر همه انسان‌ها تنها انگیزه حداکثرکردن منفعت کوتاه‌مدت شخصی حاکم است. به نظر طرف‌داران این رویکرد تنها بر اساس این رفتار انفرادی خاص می‌توان به تخصیص بهینه منابع و رفاه نایل آمد. طبق این رویکرد، علمی بودن اقتصاد سیاسی نیز در گرو پذیرش همین پیش‌فرض است. این رویکرد بر نوعی جهان‌شمولی روش‌شناختی بر همه رفتارها، مکان‌ها، زمان‌ها، و شرایط اصرار می‌ورزد.^۱ به نظر می‌رسد این تصویر از روش‌شناسی اقتصاد سیاسی قدری افراطی است.

اما برخی رویکردهای رادیکال بر متدولوژی آنارشسیسم یا «هیچ‌روشی» استوارند. این‌ها اصولاً تکیه بر هر روش خاص را ضد پیشرفت پژوهشی قلمداد می‌کنند و عملاً بر نوعی هرج‌ومرج روش‌شناختی تأکید می‌ورزند. بر اساس این رویکرد، نظریه اقتصاد سیاسی بر نوعی روش‌شناسی به‌شدت نسبی استوار می‌شود که نمی‌توان با آن هیچ‌گونه مسیر عقلانی یا تعریف‌شده، حتی در چهارچوبی محدود، را ترسیم کرد (دادگر، ۱۳۹۱: ۱۳۷). اگر رویکردهای ارتدکسی افراط روش‌شناختی در دنیای اقتصاد سیاسی به شمار روند، رویکرد روش‌شناختی هرج‌ومرج‌گرایانه نیز افراط از دیگر سو است. نظریه اقتصاد سیاسی می‌تواند علاوه بر رویکردهای روش‌شناختی حاد مذکور، بسترهای روش‌شناختی دیگری را در بر داشته باشد. رویکردهای نهادگرایانه، اخلاق‌مدار، کینزی، اقتصاد اجتماعی، و امثال آن به چهارچوب‌های متعادل‌تری توجه دارند و تصویرهای واقع‌بینانه‌تری از نظریه اقتصاد سیاسی را برمی‌تابند. رویکرد حاکم بر این مقاله از نوعی روش‌شناسی ترکیبی و میانه از اقتصاد سیاسی پیروی می‌کند. روش‌شناسی ترکیبی و میانه ضمن احترام به یافته‌های رویکردهای دیگر، چه افراط‌گرایانه و چه تعادل‌گرایانه، بر این باور استوار است که نظریه اقتصادی سیاسی، به علت پیوند انسانی و اجتماعی‌اش، زمان کارآمد درخور توجهی دارد و واقع‌نماتر است که با ابعاد مختلف انسانی - اجتماعی سازگاری داشته باشد. بر اساس این رویکرد، روشی متعادل یا روش‌شناسی ترکیبی متعادل توانایی توجیه بسیاری از رفتارهای کارگزاران مختلف را داراست. پیش‌فرض این مقاله آن است که اقتصاد سیاسی قانون اساسی مانند خود اقتصاد سیاسی در ماهیت چند پارادایمی است و بدین ترتیب یک پارادایم خاص آن محور تحلیل این مقاله خواهد بود و آن رویکردی است میانه که به کاربرد روش‌های گوناگون در شرایط مختلف می‌اندیشد و انحصار بر روش خاص یا مخالفت با همه

روش‌ها را کارآمد نمی‌داند. با توجه به این مقدمه، یکی از فرضیه‌های مورد بررسی این مقاله آن است که اقتصاد سیاسی قانون اساسی منحصر در رویکرد سنتی نیست و ظرفیت و قابلیت لازم برای انضباط بخشی انواع مدیریت‌های بخش عمومی را دارد.

از موضوعات غیراقتصادی که از دهه ۱۹۷۰ به بعد با روش‌شناسی علم اقتصاد تحلیل شد مباحثی از سیاست و حقوق اساسی بود. در این باره، بحث تحلیل اقتصادی رفتار حاکمان، تفکیک قوا، مشروعیت سیاسی چهارچوب‌های حکومتی، و مواردی از این قبیل توجه و علاقه اقتصاددانان و صاحب‌نظران علوم سیاسی و حقوقی را برانگیخته است. این دست از موضوعات تحت عنوان اقتصاد سیاسی قانون اساسی مطرح می‌شوند. با توجه به اهمیت جایگاه و تأثیر واقعی عناصر مذکور در زندگی شهروندان، این شعبه از علم اقتصاد بسیار بااهمیت خواهد بود. اهمیت دیگر نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی تحلیل اقتصادی بالاترین درجه قوانین نوشته یا نانوشته کشورها، یعنی قانون اساسی، است. به همین علت، اهمیت موضوع در دهه‌های ۱۹۹۰ و دهه‌های اول و دوم قرن ۲۱ رو به فزونی رفت (Van den Hauwe, 2005: 223; Gwartney et al., 2010: 20). موضوع مهم دیگر این‌گونه مطالعات پیوند آن با حقوق اساسی و عملکرد حاکمان سیاسی و قانون‌گذاران ارشد است که زمینه انضباط‌دهی به رفتارهای مربوط را بالقوه فراهم می‌کند. به عبارتی، بحث مهم دیگر در تحلیل‌های اقتصادی کارآمدی یا ناکارآمدی و انضباط و مشروعیت سیستم‌های اجرایی و قانون‌گذاری کشورها در فراهم‌ساختن رفاه و احساس رضایت‌مندی شهروندان است. نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی به‌ویژه رویکرد تکثری مربوط به آن، که این مقاله بر آن استوار است، این قابلیت را پیدا می‌کند که به ارزیابی کارکرد حاکمان و حقوق‌سازان پردازد و تلاش کند توصیه‌های سیاستی (قانونی و نظری) به منظور بهبود عملکرد آنان را ارائه دهد (Murray, 2011: 30).

خاستگاه مادری نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی همان نظریه انتخاب عمومی است که تصریح می‌کند انگیزه حاکمان و حقوق‌سازان، از پذیرش سمت سیاسی، دنبال‌کردن افزایش منافع شخصی است و آن‌ها اصولاً خیرخواه به شمار نمی‌روند؛ در حالی که طبق نظریه‌های سنتی، معمولاً حاکمان خیرخواه‌اند و با علاقه به خدمت به مردم خود را نامزد آن مقام می‌کنند. البته نوع منافع شخصی در حرفه دولتی با منافع شخصی در حرفه‌هایی چون بنگاهداری متفاوت است. بنگاه‌ها در پی فروش و سود بیش‌تر و دولتی‌ها به دنبال رأی بیش‌تر برای ورود به حاکمیت‌اند (دادگر ۱۳۹۰: ۳۳۱ - ۳۴۰؛ رنایی، ۱۳۸۹: ۹۹). از این رو، نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی برای اصلاح نهادها، قوانین، و رفتارهای

حاکمان برنامه‌پژوهشی خاص خود را مطرح می‌کند تا با انضباطبخشی به رفتار مدیران ارشد بتواند زمینه رعایت حقوق شهروندان را فراهم سازد. همچنین، ابزار قانون‌مندسازی رفتار مدیران ارشد در تمامی قوای تأثیرگذار را فراهم می‌آورد تا بتواند بخشی از تخلفات آن‌ها را کم کند یا مانع آسیب‌زدن مقامات به منافع ملی شود؛ منظور از قوای تأثیرگذار جایگاه مقامات ارشد قوای سه‌گانه است. این مقاله با تکیه بر رویکردی خاص از نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی به تحلیل موضوع می‌پردازد.

۲. عناصر اولیه اقتصاد سیاسی قانون اساسی

رویکرد سنتی نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی از زیرشاخه‌های نظریه انتخاب عمومی است که تحلیل اقتصادی را به عرصه‌های غیراقتصادی وارد می‌کند. به‌ویژه بوکانان (J. Buchanan) و تالوک (G. Tullock) با تکامل نظریه انتخاب عمومی و با استفاده از آرا و اندیشه‌نات ویکسل (K. Wicksell) باب جدیدی در کاربرد اقتصاد در تحلیل رفتارهای غیراقتصادی را گشودند. بنابراین، می‌توان ویکسل را بنیادگذار این نظریه و بوکانان و تالوک را تکامل‌دهندگان اصلی موضوع در عصر جدید دانست. در واقع، آن‌ها به تحلیل اقتصادی مشروعیت مدیریت‌های کلان بخش عمومی و پایه‌های آن پرداخته‌اند. اقتصاد سیاسی قانون اساسی یکی از این محصولات روند پژوهشی مذکور به شمار می‌رود (Buchanan, 2003: 4). تلاش‌های یادشده و تلاش دیگر اقتصاددانان و برخی از صاحب‌نظران حقوق اقتصادی مانند رونالد کاوز، بکر، ویلیامسون، و اوستروم به همراه صاحب‌نظران رویکردهای نهادگرایی، به‌ویژه نهادگرایی جدید، در این راستا مدون شده است تا با کمک آن‌ها بسیاری از تخلفات بخش‌های مدیریتی کلان نقد و در مواردی بازنگری شوند و اصلاح نهادها و قوانین محور تحلیل دقیق علمی قرار گیرد. درخور توجه است که این فرایند در اصلاح برخی قوانین اساسی مؤثر بوده و بسیاری از کشورها را واداشته است تا به تغییراتی در قوانین اساسی خود مبادرت ورزند. برای نمونه از سوئی، مشهور است که تحت تأثیر مطالعات در این باره و ارائه هشدارها و تحلیل‌هایی در ناکارآمدی مدیریت عمومی و فراهم‌کردن بسته‌های نقد و بررسی علمی، بین سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۸۷، حدود ۸۰ قانون اساسی در کشورهای جهان، که در آن زمان ۱۶۰ مورد گزارش شد، بازنگری شدند. بی‌تردید، گسترش بحث‌های حکمرانی و حکمرانی خوب که در دهه ۱۹۹۰ و در روند جدیدی که

اصلاحات نهادی به خود گرفت، بی تأثیر از تحولات و مطالعات نوین نظریه‌های اقتصاد بخش عمومی، به ویژه انتخاب عمومی، و نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی نبود (Epstein, 2011: 20-35). تحولات مربوط به بازنگری مطالبات مردم خاورمیانه از ژوئن ۲۰۰۹ تاکنون می‌تواند پیوند نزدیکی با پارادایم‌هایی از اقتصاد سیاسی قانون اساسی داشته باشد. همچنین زمینه‌های کاربردی معنادار دیگری از این نظریه را می‌توان هم در تحرکات سال‌های ۲۰۱۱ به بعد در کشورهای عربی، که به بهار عربی شهرت یافت و همچنان ادامه دارد، مشاهده کرد و هم به ابعادی از اصلاحات نهادی حتی در کشورهای پیشرفته نیز از بحران اقتصادی ۲۰۰۷-۲۰۱۰ مربوط دانست (Dabashi, 2012: 50-65; Das, 2011: 32-70).

نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی بر آن است که با کمک تحلیل اقتصادی به انتخاب قواعد بهینه تصمیم‌گیری و نهادهای کارآمد تصمیم‌گیرنده مبادرت ورزد. همان‌طور که از عنوان این نظریه پیداست به قواعد حاکمیتی توجه دارد، از این رو به تعیین قواعدی می‌پردازد که تصمیمات قوانین و سطوح عادی تصمیم‌گیری باید از آن پیروی کند و این قواعد و قوانین اساسی کشورهاست. بوکانان، از بنیادگذاران یا احیاگران رویکرد سستی این نظریه، تصریح می‌کند اقتصاد سیاسی قانون اساسی برنامه‌ای پژوهشی است که به ارزیابی کارکرد قواعد و نهادهایی می‌پردازد که افراد حقیقی و حقوقی در قالب آن‌ها بر هم اثر می‌گذارند (Buchanan, 1990: 3-8). به عبارت دیگر، دو سطح تصمیم‌گیری در بخش عمومی مطرح است؛ یکی سطح عملیاتی که به فعالیت‌های روزمره مربوط می‌شود و اموری را بررسی، نقد، و اصطلاح می‌کند که در چهارچوب قوانین و نهادهای حاکم مطرح می‌شوند. برای مثال، به بررسی میزان بودجه دولت در امور نظامی یا نرخ‌های مالیاتی می‌پردازد. سطح دوم، به تصمیم‌گیری در مورد خود قواعد و نهادها و ارزیابی و اصلاح و تغییر آن‌ها می‌پردازد. در واقع، سطح دوم به ارزیابی قواعد و نهادهایی می‌پردازد که قرار است سطوح عملیاتی آینده در آن مشخص شود (تمدن، ۱۳۷۱: ۳۵).

در کل، می‌توان نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی را چنین دانست:

۱. نظریه چگونگی ایجاد نهادها و قواعد بازی؛
۲. نظریه بررسی آن قواعد و نهادها؛
۳. نظریه اصلاح یا تغییر نهادها و قواعد مربوط به آن؛
۴. نظریه بررسی چگونگی اثرگذاری قواعد و نهادها بر رفتار کارگزاران مختلف.

البته نظر و تفسیر اولیه بوکانان در مورد تأثیر قواعد و نهادهای مربوط در رفتار کارگزاران اقتصادی و سیاسی است، اما با توجه به رویکرد تکثری حاکم بر این مقاله، می‌توان یک قرائت از نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی را بررسی چگونگی تأثیر قواعد و نهادها در رفتار همه کارگزاران حقیقی و حقوقی مؤثر در جامعه قلمداد کرد. به عبارت دیگر، این موضوع می‌تواند علاوه بر کارگزاران اقتصادی و سیاسی، در رفتار کارگزاران حقوقی، اجتماعی، و فرهنگی نیز مؤثر باشد. یعنی هر جا جای پای تولید نهاد و قاعده بازی و یا زمینه اصلاح نهاد و قاعده بازی یا ضرورت تغییر آن‌ها مطرح است، کارگزاران مربوط به آن عرصه ارتباط می‌یابند، چه اقتصادی باشند، چه سیاسی، و چه کارگزاران غیر آن‌ها. این برداشت یکی از یافته‌های این مقاله است که به توسعه ظرفیت این نظریه می‌اندیشد.

پذیرش آن و باور به این موضوع خود دامنه اثرگذاری نظریه مذکور را به وادی‌های عمومی رفتار مدیران ارشد می‌گستراند و التزام به قواعد بازی نیز در آن‌ها می‌تواند انضباط‌خیزی مدیریتی به همراه داشته باشد. چون التزام عملی به نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی، به جای آن‌که به تعیین نرخ خاصی برای رشد پول یا رشد تولید یا نرخ تورم یا میزان بودجه بپردازد، به ساختارهایی نهادی می‌پردازد که چگونه می‌توان دولت و حاکمیت را به سمت خاصی منضبط کرد. این بحث به استدلال یکی از صاحب‌نظران فلسفه علم و فلسفه سیاسی، کارل پوپر (K. Popper)، می‌ماند که سطح عالی بحث سیاسی را از امور روزمره جدا می‌کند و ماجرای سؤال سیاسی درست را جهت‌دهی انضباطی می‌دهد. پوپر می‌گوید یک سؤال نادرست در عالم مدیریت سیاسی آن است که در شرایط بحران مدیریتی پرسیده شود چه کسی رهبر شود وضع بهتر خواهد شد. به نظر پوپر، این سؤال انحرافی و نادرست است، بلکه سؤال درست آن است که اگر رهبر از مسیرهای استاندارد و صحیح مدیریتی منحرف شد، چه باید کرد و چه ابزارها، قواعد، و نهادهایی هست که بتواند رهبر ناکارآمد را به مسیر درست بازگرداند.^۲ بنابراین، در عرصه اقتصاد سیاسی قانون اساسی سؤال کارساز این نیست که چقدر کسری بودجه دولت خوب است یا این‌که تا چه نرخ تورمی می‌توان مدیران ارشد را تحمل کرد و موارد مشابه، بلکه سؤال درست‌تر این است که چه نهادها، قواعد بازی، ساختار قانونی، و چه مکانیسم‌های نظارتی باید باشد که دولت نتواند ساختار ناکارآمدی را حاکم کند که محصول آن تورم، بیکاری، فساد اقتصادی، و سایر معضلات اقتصادی باشد.

در واقع، توجه عملی به مفاد نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی زمینه‌های نهادی و قانونی سوء استفاده مقامات را از رانت‌های سیاسی، اقتصادی، و امثال آن محدود می‌کند و یا در شرایط مطلوب از بین می‌برد. برای مثال، یک پاسخ در این زمینه طراحی دولت خوب در یک قالب میانه است. نگارنده، به سبب باور به فرایندهای فراگیر تکثری در اندیشه‌ها و کارکردها، همواره بر رویکرد متعادل و میانه از میان طیف‌های وسیع تأکید دارد. زیرا به نظر نگارنده، خود اندیشه تکثری نیز تکثری است. برای نمونه، برخی تفکرات تکثری آن‌چنان حاد هستند که نوعی نسبی‌گرایی افراطی را شدت می‌بخشند و در مقابل، برخی دیگر چنان اصول‌گرایانه و محافظه‌کارانه با افکار تکثری برخورد می‌کنند که به نظر می‌رسد بیش‌تر جنبه شعاری و تبلیغاتی آن را در نظر دارند و در حقیقت، تکثری مطرح نیست. شاید این موضع اصول‌گرایان حرکتی فرصت‌طلبانه قلمداد شود؛ زیرا با ظاهری روشن‌فکر ادعای پذیرش افکار تکثری را دارند، ولی به معنای حقیقی و در عمل به آن باور ندارند.

رویکردهای میانه با فرض سلسله‌ای از اصول، به‌طور خاص به بنیان‌های مشترک و کارساز اخلاقی، بر گستره وسیع رویکردهایی باور دارند که می‌توانند مستقل باشند و با دیگر پارادایم‌ها نیز زیستی دموکراتیک و مسالمت‌آمیز داشته باشند. بنابراین، این مقاله با فرض ثبات سایر شرایط، به‌ویژه چهارچوب رویکرد میانه، و با کمک نظریه‌های اقتصاد بخش عمومی بر نوعی دولت بهینه برای کارآمدسازی هرچه بیش‌تر مدیریت بخش عمومی و در راستای یک پارادایم میانه از نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی تأکید دارد. ویژگی‌های این الگو را می‌توان چنین تشریح کرد؛ نخست حاکمان از مسیرهای شایسته‌سالاری و از طریق انتخابات رقابتی و آزاد برگزیده شوند. به همین روی، انتظار می‌رود، در صورت اجرای چهارچوب نهاد فوق، حاکمیت از میان سالم‌ترین‌ها و باهوش‌ترین‌های جامعه برگزیده شود. دوم، به علت اعتماد بخش خصوصی به آن، بتواند هزینه‌های بخش عمومی را از طریق اخذ مالیات از بخش خصوصی تأمین کند. بدیهی است این دولت با این ویژگی‌ها انضباط مالی درخور توجهی دارد. از این روست که دولت رانتی نمی‌تواند دولتی خوب به شمار رود. دولت خوب به علت تکیه بر مالیات مالیات‌دهندگان آن‌ها را ارباب خود می‌داند و خود را محتاج آنان. این دولت ماهیتاً به سمت مردم‌سالاری و استبدادستیزی پیش می‌رود. سوم، ابزارهای نقد حاکمیت را تقویت کند، بنابراین حضور مطبوعات، احزاب مستقل، رسانه‌های متکثر، نظارت‌های مردمی، و انجمن‌های مختلف ضروری است. چهارم، به جای دخالت مخرب نظارت کارساز بر

امور دارد. پنجم، در روابط خارجی خود ضمن حفظ اصول و رعایت قواعد بازی بین‌المللی به تنش‌زدایی اقدام می‌کند. ششم، به گسترش سرمایه اجتماعی می‌اندیشد و در راستای آن گام برمی‌دارد. زیرشاخص‌هایی که سرمایه اجتماعی را تقویت می‌کند عبارت‌اند از شفافیت و پیشبرد امور بر اساس استاندارد و کارشناسی و رعایت قواعد بازی با بخش خصوصی به منظور جلب اعتماد آن. هفتم، دولت خوب مادام‌العمر نیست و در یک دوره معین، مثلاً چهار سال، باری دیگر از طرف مردم قضاوت و بازنگری می‌شود و قبل از پایان دوره در صورت ناتوانی و ازدست‌دادن رضایت اکثریت بدون هزینه کنار می‌رود یا بدون هزینه کنار گذاشته می‌شود (دادگر، ۱۳۹۰ الف: ۵۶).

نظریه پردازان رویکرد سستی اقتصاد سیاسی قانون اساسی بر «اتفاق آرا» به جای «رأی اکثریت» اصرار دارند. تکیه نظریه‌پردازان رویکرد سستی بر اتفاق آرا به جای رأی اکثریت نیز در این زمینه معنی‌دار است. اصولاً از منظر توجه به عدالت، رأی اکثریت را پذیرفتنی نمی‌دانند و بر این نظرند که با محوریت رأی اکثریت به اقلیت ظلم می‌شود. بر همین اساس، مشروعیت، مصلحت، و عدالت از نظر طرف‌داران رویکرد سستی رسیدن به اتفاق آراست. گفتنی آن‌که رأی اکثریت با وجودی که دارای دشواری‌های بسیاری است، در شرایط حاکم و تا تحقق نظریه بهتر به نظر می‌رسد بهترین شیوه در راستای تحقق مردم‌سالاری و عدالت نسبی است. به عبارت دیگر، جانشین رأی اکثریت در عمل نمی‌تواند اتفاق آرا باشد که در واقع، نوعی دموکراسی کامل است و احتمال تحقق آن بسیار کم است یا حتی ممکن نیست. بنابراین، در چهارچوب مدیریت‌های بخش عمومی در فقدان رأی اکثریت، عملاً چهارچوب‌های استبدادی حاکم خواهند شد. به عبارت دیگر، همه مسیرهای ممکن برای انتخاب نهادها و مدیریت‌های اساسی در بخش عمومی سه مورد بیش‌تر نخواهد بود؛ یا رأی اکثریت است یا دموکراسی کامل (اتفاق آرا)، یا استبدادی است (دادگر، ۱۳۹۰ الف: ۴۵-۴۷). این سخن مشهور چرچیل واقعیتی عمل‌گرایانه و پذیرفتنی است که می‌گوید با وجودی که دموکراسی دشواری‌های زیادی دارد، از همه چهارچوب‌های مدیریتی موجود بهتر است. مضمون کلام چرچیل آن است که دموکراسی بدترین شکل مدیریت است، اما در مقایسه با تمامی موارد مدیریتی که تاکنون اجرا شده بهتر است. بنابراین با وجودی که اتفاق آرا در واقع بیانی از رضایت کلی است، این نکته مهم را باید در نظر داشت که پارادایمی از نظریه مدیریت عمومی که بر اتفاق آرا در تحول قواعد و نهادهای اساسی و گزینش مدیریت کلان

بخش عمومی اصرار می‌ورزد، قدری ایدئال به نظر می‌رسد. در نتیجه، مدیریت دموکراتیک و شکل‌گیری نهادهای مردم‌سالار هنوز هم، که در دهه دوم قرن ۲۱ دنبال می‌شود، از بهترین چهارچوب‌های نهادی و مدیریتی موجود است. البته، اتفاق آرا در این جا تنها در مورد نهادها و قواعد بالادستی و حاکمیتی مطرح است که در سطوحی متفاوت و محدودتر از قواعد و نهادهای بعدی قرار دارند. با وجود این، رسیدن به اتفاق آرا ایدئال است.

نکته دوم، توجه به اهمیت پیش‌فرض اصلاحی این مقاله است که نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی را منحصر در رویکرد سنتی بوکانان نمی‌داند و آن را تکثری می‌داند و بر رویکردی تأکید می‌ورزد که از میان چهارچوب‌های اصلاح نهادی و اعمال مدیریتی کلان بر رأی اکثریت تمرکز دارد. البته، تکیه این مقاله بر رأی اکثریت به شرط ثبات سایر شرایط است و وجود بسترهای شکل‌گیری دولت بهینه و دولت خوب از جمله این شرایط به شمار می‌رود. زمینه‌های شایسته‌سالاری در گزینش مدیران ارشد، پاسخ‌گوبودن، شفاف‌بودن، غیررانتی‌بودن، تکیه‌داشتن بر مالیات شهروندان، و کناررفتن در صورت نارضایتی اکثریت شهروندان از شرایط دولت بهینه است. در هر حال، این رویکرد میانه از نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی، هنوز روش‌های مردم‌سالاری را کارآمد می‌داند و بازگشت بر اتفاق آرا را عالی و در عین حال ایدئال برمی‌شمارد.

مطلب سوم، تکیه خاص روش‌شناختی رویکرد حاکم بر نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی است. به عبارت دیگر، نظریه اقتصاد سیاسی سنتی (رویکرد بوکانان) کاملاً بر محور فردگرایی روش‌شناختی استوار است. بر این اساس، نظر تک‌تک افراد در مورد اصلاح قواعد و قوانین اساسی ملاک قضاوت صحیح و عادلانه قرار می‌گیرد. اصولاً، علت اصلی بوکانان و سایر طرف‌داران رویکرد سنتی نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی، برای تکیه بر اتفاق آرا به جای اکثریت آرا، همین مسئله عدالت انفرادی است.^۳ طرف‌داران اتفاق آرا بر اساس فرض نوعی بی‌اعتمادی، که برای همه کارگزاران در نظر می‌گیرند، بر این باورند که مردم به نوعی قاعده عدالت همگانی (اتفاق آرا) راضی می‌شوند؛ یعنی مردم حداقل به این علت که احتمال می‌دهند چهارچوب‌هایی حاکم شوند که توجهی به رضایت یا نارضایتی آن‌ها نداشته باشند، حاضرند به قاعده اتفاق آرا رأی بدهند. البته، در این جا که اطمینان‌نداشتن امری واقعی است و مناسب است انسان‌ها با رفتار عقلانی تلاش کنند و از سازوکارها و قواعد بازی اساسی عدالت‌خواهانه دفاع کنند تردیدی نیست، اما این‌که چگونه بتوان به عدالت و رضایت رسید مهم است. به تعبیر آمارتیا سن (A. Sen)، همه عدالت را دوست

دارند و کسی مخالف عدالت نیست؛ اما چگونگی رسیدن به عدالت مهم است. همچنین این موضع نظریه اقتصاد سیاسی سستی در پذیرش اتفاق آرا از سوی مردم تا حدودی به توجیه جان رالز (J. Rawls) در رأی دادن مردم بر مبنای پردهٔ چهل نیز نزدیک است.^۴ دشواری‌های واقعی و پیچیدگی‌های وسیع زندگی در قرن ۲۱ نشان می‌دهد که تکیه بر راه‌حل‌های عالی ولی ایدئال پاسخ‌گویی کارسازی ندارد. در هر صورت، توجه به این دشواری‌ها قدمی دیگر در منطقی تصورکردن پیش‌فرض‌های رویکرد میانه از نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی (مورد توجه این مقاله) به شمار می‌رود. رضایت انفرادی و عقلانیت ابزاری دو عنصر اساسی فردگرایی روش‌شناختی و دو فرض پایه‌ای رویکرد سستی اقتصاد سیاسی قانون اساسی هستند. با وجودی که انگیزهٔ عدّهٔ بسیاری از کارگزاران عمدتاً دنبال کردن منافع شخصی کوتاه‌مدت است، واقعیت امر چنان نیست که همهٔ کارگزاران بخش عمومی تنها در پی افزایش منافع شخصی خود باشند؛ زیرا موارد نقض درخور توجهی در این زمینه مثال‌زدنی است هرچند برخی از صاحب‌نظران مشهور اقتصاد وجود مدرک کافی برای این ادعا را منکرند (سن، ۱۳۷۷: ۸-۳). تعداد درخور توجهی از مدیران ارشد بخش عمومی در پی کسب حداکثر قدرت و حداکثر منافع شخصی‌اند، اما مدیرانی را می‌توان یافت که نوعی انسجام اجتماعی و رفاه عمومی را خواستارند و در این راستا با تلاش فراوان به پیش می‌روند. بنابراین، واقعیات زندگی و رفتار دولت‌مردان با رویکرد حداقل‌گرایانهٔ بوکانان و پیروانش سازش کافی ندارد.

رویکردهای میانه، از میان مجموعهٔ تکثری، کارایی بیش‌تری در توجیه رفتار کارگزاران بخش عمومی دارند. اساساً، تبلیغ رویکرد تقلیل‌گرایانهٔ سستی و ذاتی تلقی کردن رفتارهای نفع‌گرایانهٔ مدیران ارشد از نظر تربیتی می‌تواند موجب نوعی تشویق و رشد روحیهٔ نفع‌گرایانه شود و از دیدگاه اخلاقی نیز زیر سؤال رود. به عبارت دیگر، درست است که همهٔ مدیران ارشد پاک و جامعه‌گرا و خیرخواه نیستند، اما همهٔ آن‌ها از نظر اقتصادی فاسد و یا نفع‌شخصی‌گرای تمامیت‌خواه نیستند. اگر همه فرشتهٔ روسویی یا فرشتهٔ آنارشویست‌ها نیستند، همه هم گریزناپذیر نیستند و می‌توان رویکردهای میانه‌ای همانند رویکرد جفرسون و دیگران از انسان را واقع‌گراتر دانست.^۵ نکتهٔ چهارمی که می‌تواند در راستای تقویت پیش‌فرض‌های این مقاله باشد، وجود و پذیرش انعطاف‌پذیری در رویکرد حاکم نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی است. این امر از سویی می‌تواند نوعی عقب‌نشینی از مواضع سخت و سخت‌انان محسوب شود و از سوی

دیگر، اقدامی واقع‌گرایانه از سوی آن‌ها باشد. به نظر نگارنده، این امر را می‌توان نوعی شجاعت نظریه‌پرداز مشهور این نظریه، یعنی بوکانان، قلمداد کرد؛ زیرا او مواضع ذات‌گرایانه و منحصربه‌فرد انسان اقتصادی را به مواضع اخلاق پسندیده برمی‌گرداند. در عین حال، این مطلب خود می‌تواند کمک‌کننده دیگری به پیش‌فرض‌های اصلی این مقاله باشد. بر اساس تحلیل مذکور، می‌توان گفت که رویکرد میانه از اقتصاد سیاسی قانون اساسی کارآمدتر از رویکرد افراطی، و نگاه تکثری واقع‌بینانه‌تر از نگاه غیر تکثری است. از این اصلاح و تعدیل رویکرد افراطی و هم‌سوئی بوکانان در قبال رویکردهای میانه معمولاً در بررسی‌های نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی غفلت شده است، ولی این یافته‌ای مهم است (Buchanan and Brennan, 1988: 182).

نکته پنجم تأکید مجدد بر اهمیت و کارسازی نظریه اقتصاد قانون اساسی، حتی نوع سنتی آن، است. نمی‌توان عقب‌نشینی یا اصلاح‌پذیری و یا توجیه نظریه‌پردازان رویکرد سنتی را به معنای شکست تمام عیار این نظریه قلمداد کرد؛ زیرا حداقل موضوع از منظر عملکرد مدیران ارشد ناکارآمد و شکل‌گیری نهادها و قواعد بازی نامناسب این نظریه بسیار کارساز بوده است و کارساز خواهد بود. حداقل برای مدیریت‌های کشورهای کمتر توسعه‌یافته، مانند ایران، این نظریه کاربردهای بسیار ارزش‌مندی خواهد داشت؛ یعنی اگر این نظریه در کشورهای پیشرفته کارآمدی چندانی نداشته باشد، در تحلیل رفتارهای مدیریت‌های کلان کشورهای توسعه‌نیافته بسیار راه‌گشا است. زیرا به طور نسبی ترتیبات لازم برای شکل‌گیری دولت خوب در جهان پیشرفته فراهم است. زمینه‌های ارتقای مدیران شایسته، رسانه‌های مستقل و متکثر، پاسخ‌گویی حاکمان، ارباب‌بودن مالیات‌دهندگان نسبت به دولت، غیررانتی‌بودن دولت‌ها، محدودیت‌گزینش مجدد (دائم‌العمر نبودن)، و مشروط‌بودن آن به رضایت اکثریت شهروندان در انتخابات آزاد و رقابتی از نمونه شاخصه‌های مدیریتی بخش عمومی در این کشورهاست. این‌ها خود کمک می‌کند حتی حاکمان منفعت‌گرای شخصی هم نتوانند تأثیر منفی وسیع داشته باشند. در کشورهای کمتر توسعه‌یافته با فقدان همه و یا تعداد درخور ملاحظه‌ای از این شاخص‌ها مواجه‌ایم. در نتیجه، تلاش برای طراحی برنامه‌ای عملیاتی و چهارچوبی پژوهشی و دانش‌بنیان به منظور اصلاح قواعد و نهادهای اساسی ضروری است و این در قالب گسترش مفاد نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی (از رویکرد منحصربه‌فرد سنتی به رویکردهای تکثری) عمل‌شدنی است. بایستی پذیرفته شود که نهادها و ساختارهای

قاعده‌ساز اساسی، به‌ویژه در کشورهای کمتر توسعه‌یافته، بازنگری جدی شوند. کوچک‌شدن دولت و بهینه‌شدن آن پیام دیگر این نظریه است که برای اصلاح رویکردهای سیاسی تمامیت‌خواه و استبدادی می‌تواند راه‌گشا باشد و زمینه‌اصلاحات را فراهم آورد. در کشوری مانند ایران برخی دولت‌ها، به‌ویژه در مدیریت ۱۳۹۰-۱۳۸۴، در مواردی حتی به اصول اولیه خود قانون اساسی نیز بی‌توجهی کرده‌اند. استقلال بانک مرکزی که مورد توجه نظریه اقتصاد قانون اساسی است، در این کشور کاملاً مخدوش شده است و دولت بانک مرکزی را ابزاری برای پوشش نارسایی‌ها و کسری‌های خود به کار می‌گیرد. با تکیه بر رانت عظیم درآمد نفت خام، سیستم مالیاتی را به حاشیه رانده است و با لحاظ‌نکردن نظریات کارشناسانه در مدیریت، سرنوشت بهترین نظریه‌ها، مثل هدف‌مندی یارانه‌ها، را به بدترین وضعیت کشانده است (دادگر و نظری، ۱۳۹۰: ۳۷۵).

۳. ابعاد تکمیلی و دامنه نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی

این قسمت ضمن تحلیل دامنه نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی به برجسته‌کردن ابعادی دیگر از رویکرد میانه این مقاله می‌پردازد. همان‌طور که اشاره شد، اقتصاد سیاسی قانون اساسی در چهارچوب قواعد و نهادهای حاکمیتی حرکت می‌کند و نه در قالب قوانین و نهادهای عادی و روزمره. این نظریه خود قانون را تولید می‌کند و نهاد فکر را نهادینه می‌کند و نه این‌که خود در درون یک قانون عادی و یا نهاد شکل گرفته به پیش رود. حتی اقتصاد نهادگرا نیز در درون نهادها و قواعد حرکت می‌کند و به تحلیل آثار نهادها و دیگر قواعد بازی در رفتار کارگزاران می‌پردازد. اما نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی فراتر از نهادگرایی جدید عمل می‌کند و به ایجاد قواعد بازی در سطح مدیریت ارشد و نهادینه‌ساختن نهادهای حاکمیتی و تغییر و اصلاح آن‌ها می‌اندیشد. در زیرساخت رویکرد سستی نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی بر دو پیش‌فرض فردگرایی و انتخاب عقلانی تأکید می‌شود. فردگرایی، چه از منظر هنجاری و چه از منظر روش‌شناختی، تأکید جدی این رویکرد است. بر اساس فردگرایی هنجاری، ملاک ارزیابی مشروعیت تصمیمات دسته‌جمعی، باورها و ارزش‌های خود افراد است، اما بر اساس فردگرایی روش‌شناختی، این تنها فرد است که تصمیم می‌گیرد و برمی‌گزیند و اقدام می‌کند. بنابراین، این رویکرد تلاش می‌کند هر پدیده را به هر نحوی به رفتار و بازخورد رفتاری فرد مرتبط سازد. البته، طرفداران این رویکرد با وجود فردگرایی، جامعه را انکار نمی‌کنند، بلکه بر این نظرند که

جامعه چیزی غیر از رفتارهای مجموعه افراد را دربر ندارد و جامعه در واقع وجودی است که نقشی ندارد و تصمیمی نمی‌گیرد (Smith, 2008: 240).

همچنین انتخاب عقلانی زیرساخت اساسی دیگر رویکرد سنتی نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی است. در نتیجه این زیرساخت، فرض می‌شود که انسان‌ها همواره عقلانی و حساب‌گرانه محاسبه می‌کنند و آن‌ها را رتبه‌بندی می‌کنند.^۶ در عین حال، فرض می‌شود که هدف افراد از انتخاب‌هایشان حداکثرسازی منافع شخصی است، اما همان‌طور که در تفسیر و قضاوت درباره نظریه انتخاب عمومی (نظریه مادری نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی) اشاره شد، مهم این است که نظریه اخیر نیز نظریه‌ای یکنواخت با پارادایمی منحصربه‌فرد نیست و تولید پارادایم‌های گوناگونی از آن ممکن است. حتی، همه بنیادگذاران پارادایم اولیه نیز دیدگاه واحدی ندارند؛ مثلاً با وجودی که ارو (K. Arrow) و بوکانان هر دو از بنیادگذاران اولیه نظریه انتخاب عمومی هستند.^۷ ارو در مواردی اندیشه خود را جدا می‌کند و برخلاف بوکانان، ابعاد اجتماعی و آثار اجتماعی را صرفاً تجمیع رفتارهای انفرادی نمی‌داند.^۸ عقب‌نشینی خود بوکانان یا تعدیل در اندیشه وی را نیز می‌توان با گستره چند پارادایمی این دیدگاه سازگار دانست. بنابراین، این نظریه ظرفیت چند پارادایمی شدن را دارد و بحث انتخاب عقلانی و فردگرایی روش‌شناختی مانع از شکل‌گیری رویکردهای مختلف نمی‌شود. چون انتخاب عقلانی خود نیز ظرفیت چندقرائتی دارد. وانگهی، حساب‌گری، توجه به کمیابی واحدها و لحظه‌ها، ارزش قائل شدن برای آن‌ها، انتخاب بر اساس آگاهی و اطلاعات، اولویت‌بندی، و تلاش برای کسب حداکثر منافع از منابع در دسترس از عناصری به شمار می‌روند که بسیاری از پارادایم‌های اقتصادی غیر از انتخاب عمومی بر آن‌ها تأکید می‌ورزند. منافع رفتار عقلانی را نباید تنها در نفع شخص‌گرایی کوتاه‌مدت خلاصه کرد و کل عنصر پرقابلیت انتخاب عقلانی را تضعیف کرد. به تعبیر دیگر، تقلیل عقلانیت به حادثین پارادایم آن، خود بی‌توجهی به ظرفیت‌های انتخاب عقلانی است.

بخش هنجاری نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی، با فرض تکثری این مقاله، قابلیت لازم برای کاربرد در شرایط و موقعیت‌های گوناگون را دارد. اصولاً، در نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی همانند نظریه زیرساختی آن انتخاب عمومی هم در قالب تفسیر اثباتی مطرح است و هم در چهارچوب دستوری و هنجاری. بدیهی است بیانیه هنجاری این نظریه به توصیه نوع خاصی از قواعد و نهادهای حاکم بر مدیریت بخش عمومی یا مشروع تلقی کردن ابعادی از نظریه‌ها و نهادهای حاکم بر کارکرد حاکمان مبادرت

می‌ورزد. بخش اثباتی نیز به پیش‌بینی رفتار و عملکرد نهادها و قواعد حاکم بر رفتار حاکمان و همچنین چگونگی ایجاد، اصلاح، و تغییر نهادها و قواعد مربوط می‌پردازد. بعد هنجاری این نظریه در واقع به شناسایی زمینه‌هایی می‌پردازد که بر اساس آن انتخاب‌های دسته‌جمعی مطلوب، کارآمد، عادلانه، و پذیرفته‌عموم است. همین که برخی از صاحب‌نظران رویکرد سستی و حاکم نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی بر اتفاق آرا اصرار دارند، خود برجسته‌شدن ابعاد هنجاری این نظریه را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر با این وصف، گویی نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی وارد عرصه‌های فلسفی، به‌ویژه فلسفه سیاسی، می‌شود؛ زیرا این بحث وارد تحلیل و قضاوت در مورد مشروعیت یک زیرسیستم حکومتی و سیاستی و یا مدیریت عام بخش عمومی می‌شود. در ابعاد هنجاری نظریه و همچنین انتخاب قواعد و انتخاب نوع مسائل در قانون اساسی خصوصیات مورد نظر قواعد و عناصر مرتبط با آن بحث و بررسی می‌شوند؛ بر همین مبناست که مدافعان این نظریه، برای نظم‌دهی رفتارها و قوانین عادی، روش‌های رأی‌گیری اکثریتی را پذیرفته می‌دانند، ولی در قواعد اساسی و قوانین مادر بر اتفاق آرا پایبندند.

یک خاستگاه این نگاه هنجاری در دیدگاه سستی از نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی تأکید بر رضایت انفرادی است و این نیز با پایه‌های فردگرایی روش‌شناختی آن رویکرد سازگار است. بر همین اساس و به نظر هواداران رویکرد سستی، اساساً دیدگاه برتر و اندیشه بالاتری از رضایت تک‌تک افراد وجود ندارد که بتوان مبنای حرکت جامعه قرار داد و طبق آن حرکت کرد. به‌ویژه در نگاه بوکانان و تالوک هیچ نوع باید اجتماعی وجود ندارد و همه باید با جنبه کاملاً انفرادی دارند (Voigt, 2008: 36). هر گونه نارضایتی در افراد می‌تواند بازتابی از ناکارآمدی دولت، نارسایی در نهادها و قواعد اساسی، و بی‌کفایتی مدیریت قلمداد شود و در این زمینه، همه حقوق شهروندان باید پی‌گیری‌شدنی باشد. برای مثال، طبق این رویکرد نارضایتی‌ها بایستی به‌نحوی جبران شوند و دولت موظف به راضی‌کردن آن‌ها خواهد بود. دو نکته در این مورد درخور تأمل است؛ یکی تأکید بر بحث قبلی در مورد تعدیل یا عقب‌نشینی بوکانان در موضوع فردگرایی روش‌شناختی است که تا حدودی موضع افراطی وی را با شرایط واقعی سازگار می‌کند. نکته دوم، حصول به اتفاق آرا در قالب ابعاد هنجاری بسیار ناکارآمدتر و غیرواقعی‌تر از ابعاد اثباتی است. با توجه به اختلاف دیدگاه‌ها و دغدغه‌های انفرادی و تأکید بر منحصربه‌فردی و اصالت این دیدگاه‌ها امکان تحقق اتفاق آرا در بسیاری از موارد ناممکن است. گذشته از این، با نگاهی به تجارب گوناگون در مورد

انتخاب دسته‌جمعی و شکل‌گیری قواعد اساسی در کشورها، تکیه بر اتفاق آرا و اجماع تام و تمام، به‌منزله معیار مشروعیت نظام‌ها و قواعد سیاسی و اساسی حاکم در واقع به معنای غیرمشروع دانستن بسیاری از ساختارهای قانون اساسی و بسیاری از حاکمیت‌های سیاسی دنیاست. بر این مبنا نگاه تکرری به نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی و تکیه بر رویکردهای متعادل و میانه، به جای رویکردهای حاد و افراطی، راه‌گشای شکل‌گیری پارادایم‌های واقعی از این نظریه است. البته زمینه‌سازی، آگاهی‌بخشی، گفت‌وگوها، هم‌اندیشی‌های نخبگان با مردم، فراهم‌ساختن زمینه‌های اطلاع‌رسانی وسیع، و حذف عدم تقارن‌های اطلاعاتی با فرض ثبات سایر شرایط می‌تواند در بلندمدت بستر اتفاق آرا در منطقه‌ای خاص و برای موضوع خاص شکل‌گیری قواعد اساسی و نهادهای دسته‌جمعی را فراهم آورد؛ اما حصول به رویکرد رضایت کامل انفرادی در همه ابعاد مشروعیت نظام‌های سیاسی و قواعد و نهادهای اساسی در حال حاضر ممکن نیست.^۹ علاوه بر تجارب گوناگون در کارآمدی رویکردهای متعادل، برخی مطالعات استحکام نظری این رویکردها را به شکل تحلیل دشواری‌های رویکرد حاد و سستی بررسی می‌کنند و به نیاز به اصلاح و یا جایگزینی آن توجه می‌کنند. در هر صورت از منظر هنجاری تکیه بر تک پارادایمی بودن، نظریه بوکانان دشواری‌های فراوانی دارد و اصرار بر اجرای تام و تمام این نظریه می‌تواند واقع‌نمایی ابعادی از آن را زیر سؤال ببرد. مطالعه برخی دانسته‌ها و تجارب در تحلیل معقول‌تر رویکردهای حاد یاری‌گر خواهند بود (Pennington, 2011: 23; Raymond, 2011: 12; Vanberg, 2009: 43).

تحلیل این نظریه از بعد اثباتی دشواری کمتری دارد و فقط مسئله واقع‌نمایی آن و میزان تناسب آن با توضیح رفتارهای واقعی مطرح است. پارادایم‌های مختلف نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی، مانند دیگر نظریه‌های اقتصاد سیاسی، بیش‌تر به توصیف، توضیح، و پیش‌بینی رفتارها مبادرت می‌ورزند تا این‌که به داوری آن‌ها بپردازند. در عین حال به علت ابعاد سیاسی و اجرای توصیه‌ها و خط‌مشی‌های اقتصادی، این نظریه از بخش هنجاری درخور توجهی برخوردار است. تحولات اقتصادی و سیاسی و تغییرات و پیشرفت‌های فناورانه می‌تواند ابعاد اثباتی و یا دستوری این نظریه را جهت بدهد. مرحله اول تقویت ابعاد اثباتی نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی در دهه ۱۹۷۰ بود و این نظریه به همراه پیشرفت‌های اطلاعات و ارتباطات تکوین می‌یافت. پیشرفت‌های دهه ۱۹۸۰، به علت حملات به عملکرد دولت و ترسیم ناکارآمدی آن در اداره امور اقتصادی و ارتباط با بخش خصوصی، هم زمینه مطالعات اثباتی این نظریه را گسترش داد و هم بسترهای هنجاری را

افزایش داد. در دهه ۱۹۹۰ نیز به علت ظهور موج دوم تحولات و پیشرفت‌های ارتباطات و اطلاعات و تولید انبوهی از اطلاعات، به‌ویژه راه‌اندازی پایگاه گسترده جهانی در سال ۱۹۹۳ (www. World wide web)، همچنین فروپاشی نظام دولت‌محور افراطی سوسیالیسم طرح رویکردهای جدید مدیریت و حکمرانی و گسترش مطالعات بین رشته‌ای، به‌ویژه در عرصه اقتصاد، حقوق، و سیاست، عرصه مطالعات اثباتی گسترده‌تر شد.

در دهه اول قرن ۲۱ و سال‌های اول دهه دوم آن تاکنون (اواخر سال ۲۰۱۲)، دامنه اثباتی همچنان رو به گسترش است، اما ابعاد هنجاری نیز به دلیل طرح ابعاد مشروعیت دولت‌ها، گسترش دموکراسی خواهی مردمان خاورمیانه، دشواری‌های رفاهی مردم پس از بحران اقتصادی ۲۰۰۷-۲۰۱۰، و تداوم ریاضت اقتصادی در سال ۲۰۱۲ همه و همه زمینه تولید اطلاعات جدیدی در مورد کارکرد قواعد و نهادهای اساسی و عملکرد دولت‌ها و در نتیجه زمینه گسترش هرچه بیش‌تر مطالعات اثباتی در نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی را فراهم کرده است. زیرا شرایط بی‌اعتمادی و نداشتن اطمینان و وسیع‌تر و پیچیده‌تر شده است. به همین علت، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در مورد نهادها و قواعد اساسی و حاکمیتی دشوارتر شده است و توجه بیش‌تر به مطالعات و تجربیات نظریه مذکور ضرورت دارد. به تعبیر برخی مطالعات، در شرایط حاکم، به‌ویژه پس از بحران ۲۰۰۷-۲۰۱۰، حتی شناسایی دقیق سازمان‌دهی‌های اقتصادی و اجتماعی هم دشوار شده است (Hristache and Iacob, 2012: 81-83).

برای تحلیل ابعاد گوناگون نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی عموماً از نظریه قیمت و نظریه بازی‌ها بهره فراوان گرفته می‌شود. نظریه قیمت در شرایط عادی و نظریه بازی‌ها در شرایط استراتژیک به کار می‌رود. قیمت با دو خاصیت انگیزشی و تخصیص‌گری می‌تواند ابزار قدرت‌مندی برای بررسی عملکرد قواعد و نهادهای اساسی به شمار رود؛ زیرا قیمت علامت تخصیص منابع، از جمله زمان افراد، است و از سویی، انگیزه می‌بخشد تا عرضه‌کننده‌ها به فعالیتی در زمینه مورد نظر مبادرت کنند. در چهارچوب رایج اقتصادی، کارکرد قیمت بسیار واضح است، ولی در قالب تحلیل اقتصادی سیاست و حقوق بیش‌تر به انگیزه‌ها و ضمانت‌های اجرای تعهدات کارگزاران ارشد مربوط می‌شود. مثلاً، در بحث اقتصاد جرم، نرخ مجازات نوعی قیمت برای ارتکاب جرم است؛ اما در تحلیل رفتار حاکمان و یا تشریح نهادهای حکومتی یا در تفسیر و اصلاح قواعد اساسی می‌توان انگیزه کارگزاران از اقدامات مذکور را در واقع

نوعی قیمت تلقی کرد. تصور کلی این است که همان‌گونه که اصناف خصوصی و دولت در قیمت‌گذاری کالاهای تولیدشده درباره نوعی قیمت قراردادی بر مبنای تعادل بازار بحث می‌کنند، انجمن‌های اقتصاددانان و حقوق‌دانان یا مدیران ارشد نیز می‌توانند در مورد هزینه، ضرورت، و انگیزه تغییر نهادها و قواعد اساسی به توافق برسند که این امر نوعی قیمت در سایه به شمار می‌رود (Cooter, 2000: 30-31).

نظریه قیمت در فضاهای عادی و نزدیک رقابت و بدون وجود زمینه‌های فرصت‌طلبانه کارآمد است؛ اما زمانی که زمینه فرصت‌طلبی و برخورد استراتژیک مطرح باشد، از نظریه بازی‌ها استفاده بیش‌تری می‌توان کرد. مثلاً، برای اصلاح قواعد و نهادهای اساسی یک کشور جناح‌های مختلف با انگیزه‌ها و قدرت غیرهمسنگی فعال‌اند. در نتیجه، اجرای هر استراتژی از سوی یکی از طرف‌های بازی ممکن است سبب واکنشی خاص از سوی دیگری شود. در این شرایط، تصمیم برخی طرف‌های بازی در منافع دیگر طرف‌ها تأثیر دارد. بنابراین، بازیگران مختلف عرصه سیاست و حقوق اساسی می‌توانند بر اساس درک استراتژی رقیب و انگیزه‌های خود به ایجاد یک نهاد یا قاعده یا اصلاح و تغییر آن فکر کنند. هم نظریه قیمت و هم نظریه بازی‌ها از چنان قدرت فنی و تحلیلی برخوردارند که در مواردی از حالت ابزار خارج می‌شوند و نقش محوری و هدف‌مندی به خود می‌گیرند که البته در این صورت می‌تواند مشکل‌آفرین باشند.

با توجه به این که کاربرد نظریه قیمت و یا نظریه بازی‌ها در رویکرد میانه نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی صرفاً نقش ابزار تحلیل را دارند، می‌توانند به کارآمدی این نظریه بیفزایند و به اهداف آن آسیب نزنند. به عبارت دیگر، اصولاً در قالب رویکردهای میانه می‌توان ابزارهای سازگار گوناگون را برای تحلیل موضوع به کار گرفت. هنگامی مشکل بروز می‌کند که ابزار جای هدف را بگیرد و در واقع نوعی رویکرد ارتدکسی و رادیکالی حاکم شود. در رویکردهای حداقل‌گرایانه با عقلانیت ابزاری در مواردی ممکن است کارگزاران نهاد و قواعد اساسی عملاً به ماشین‌های حداکثرکننده نفع شخصی یا حداقل‌کننده هزینه شخصی کوتاه‌مدت تبدیل شوند. در این صورت، نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی نمی‌تواند همه ابعاد حقوق اساسی را پوشش دهد؛ زیرا در حقوق اساسی و نهادها و قواعد مربوط به آن بحث‌های قائم به ذات، همچون عدالت و مصالح اجتماعی و اخلاق اجتماعی مشترک و سلامت عمومی جامعه، با مدیریت سازگار دولت مطرح است که به ابزارهای مکانیکی صرف تقلیل‌پذیر نخواهند بود. بسیاری از رویکردهای میانه نظریه

اقتصاد سیاسی قانون اساسی به تفاوت ابزار و اهداف توجه دارند و تکنیک‌های اقتصادی را فقط به منزله ابزار تحلیل چگونگی نهادها و قواعد اساسی به کار می‌برند. معنی‌دارتر آن است که توجه رویکردهای میانه و فاصله‌گیری آن‌ها از عقلانیت مطلق ابزاری به عقلانیت حد و مرزدار نوعی گسترش ظرفیت این نظریه را می‌رساند. با توجه به ساختار نهادی قواعد اساسی و ارتباط نهادی رفتارها و انگیزه‌های حاکمان، رویکردهای انسان اقتصادی یک‌سویه و بر محور عقل ابزاری، نسبت به رویکردهای نهادگرایانه، کارآمدی کم‌تری در این باره دارند. سرانجام، هر نوع موقعیت تحلیلی و سیاستی در مرور رویکرد مورد نظر به تحقق فروض ثبات سایر شرایط بستگی دارد. بنابراین، در جایی که ابزارها و فروض پایه‌ای محقق نشوند، انتظار بالایی از کارآمدی این نظریه منطقی به نظر نمی‌رسد.

۴. نتیجه‌گیری

۱. نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی در واقع به تحلیل مقایسه ترتیبات گوناگون نهادی در بازار سیاست، بازار حقوق، بازار اقتصاد، و پیامدهای آن‌ها مبادرت می‌کند. بدیهی است که نوع شاخص و معیار قضاوت در مورد نهادها و قواعد اساسی، با توجه به رویکردهای مختلف، متفاوت خواهد بود. البته، رویکرد سنتی شاخص مقایسه یا معیار درونی و اساسی قضاوت در مورد نهادها و قواعد مختلف بازارهای سیاسی، حقوقی، و اقتصادی را همان موضوع رضایت تک تک افراد می‌داند. مقاله حاضر بر این دستاورد اولیه استوار است که این نظریه می‌تواند پارادایم‌های مختلف ارتدکسی، رادیکالی، و میانه داشته باشد. به عبارت دیگر، نظریه مذکور، مانند خود نظریه اقتصاد متعارف، قرائت‌های مختلفی دارد. اگر قرائت سنتی بر رضایت انفرادی استوار است، یک قرائت میانه (مانند قرائت مورد اتکای این مقاله)، بر رضایت اکثریت مبتنی است. بنابراین بر اساس یافته‌ها و فرض‌های این مقاله، اگر قواعد و نهادهای اساسی حاکم بر رفتار مدیران در نظام‌های مختلف اقتصادی سیاسی به گونه‌ای اصلاح شوند که رضایت اکثریت جامعه جلب شود و کمترین آسیب به منافع شهروندان وارد شود، از آن استقبال خواهد شد و می‌تواند زمینه مدیریت انضباط‌خیزی را در بخش عمومی فراهم آورد.

۲. این پژوهش برای ارتقای کارکردی نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی بر نوعی شاخصه‌بندی از مدیریت خوب بخش عمومی تکیه می‌کند. رویکرد میانی از آن به اصلاح، تغییر، و ایجاد نهادها و وضع قواعدی اساسی فکر می‌کند که مدیریت و دولت

حاصل از آن از مسیرهای شایسته‌سالاری برگزیده شوند. در این صورت، دولت انضباط مالی دارد و ماهیت رانتی ندارد و به سمت مردم‌سالاری پیش می‌رود. ابزارهای نقد حاکمیت را تقویت می‌کند و نظارت کارساز بر امور دارد و به گسترش سرمایه اجتماعی می‌اندیشد و در راستای آن گام برمی‌دارد و در صورت ناتوانی و ازدست‌دادن رضایت اکثریت بدون هزینه کنار می‌رود.

۳. این نظریه ارتباط نزدیکی با رویکردهای جدید حقوق و اقتصاد دارد و از این منظر به نوعی رویکرد نهادگرایانه جدید نیز می‌ماند؛ زیرا هر دو نظریه از سویی به کاربرد اقتصاد در امور غیراقتصادی باور دارند و هر دو بر محدودکردن قدرت دولت تأکید دارند و هر دو بر کارسازی پیوند ابعاد فلسفی و اخلاقی به امور اقتصادی اصرار می‌ورزند. به‌ویژه رویکرد میانه می‌تواند پیوند ریشه‌ای و طبیعی اقتصاد و اخلاق را بار دیگر احیا کند. با عنایت به تعدیل رویکرد سنتی در رویکرد میانه هم بر نارسایی دولت تأکید می‌شود و هم نارسایی بازار.^{۱۰} چون اگر مشت مرئی دولت می‌تواند در مواردی مشکل‌ساز باشد، دست نامرئی بازار نیز دشواری‌های خاص خود را دارد و بدین ترتیب پردازش به نارسایی هر دو کارسازتر از پردازش به یکی از آنهاست.

۴. نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی با وجودی که می‌تواند دستگاه جدیدی برای تحلیل اقتصادی قلمداد شود، با توجه به پیوند آن با ابعادی از قوانین و نهادهای اساسی، نوعی ابزار تحلیل اجتماعی نیز به شمار می‌رود و این امر نسبت به رویکردهای ارتدکسی اقتصاد قدمی به پیش‌روست. در آن رویکردها، اصولاً نهادها و قواعد اساسی داده‌شده و معین فرض می‌شوند. در واقع، گویی آن‌ها خنثی هستند. در عین حال، تکیه رویکرد سنتی بر فردگرایی روش‌شناختی می‌تواند نوعی محدودیت باشد. چون طبق آن و بر مبنای خاص آن از انسان اقتصادی، تنها فرد است که انتخاب می‌کند و عمل می‌کند. اما، رویکردهای میانه با تصور انسان‌های متکثر، عقلانیت محدود، و موارد مشابه می‌توانند به تعدیل رویکرد سنتی منجر شوند. مثلاً، هدف بوکانان و پیروانش تحقق رضایت تک‌تک افراد است. هدف رویکرد میانه مد نظر این مقاله، با فرض ثبات شرایط، جلب رضایت اکثریت است.

۵. نکته دیگری که در رویکرد این نظریه اهمیت دارد، تعریف جدیدی از کارآمدی است و آن در رویکرد سنتی بوکاتان انطباق بر رضایت است. در این رویکرد، کارآمدی از رضایت برمی‌خیزد، در حالی که در رویکرد ارتدکس نئوکلاسیک در واقع این رضایت است که از کارآمدی برمی‌خیزد (Buchanan and Tullock, 1962: 120; Wisemam, 1990: 110). مهم

آن‌که تأکید نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی بر تفکیک قوا به‌مثابه رهنمود سیاسی انضباط‌خیز در قوانین اساسی است که در دنیای مدرن یکی از برنده‌ترین اصول مردم‌سالاری شناخته شده است. همچنین رویکردهای میانه آن می‌توانند دورنمایی نظام‌مند و پویا برای ارزیابی دستگاه‌های قانون‌سازی و سیاست‌گذاری ارائه کنند. نمونه‌های کارکردی این نظریه در خارج از ایران درخور توجه است؛ در امریکا نقش اصلاحات نهادی و طراحی مدیریت فدرالی و در اروپا بحث‌های مشروعیت پارلمان، حقوق ملت‌ها در قوانین اساسی، و موارد مشابه بخش‌هایی از کارکرد و تأثیر آن را نشان می‌دهد (Backhaus, 1996: 34). با توجه به ارتباط عملکرد تاریخی حکومت در ایران با ساختار قانون اساسی، کاربردهایی از این نظریه در قالب رویکردی بومی می‌تواند به اصلاح برخی از قواعد اساسی بینجامد و در حل و فصل بسیاری از نارسایی‌های حاکم مؤثر واقع شود (کاتوزیان، ۱۳۶۶: ۷۰-۹۰؛ طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۵-۵۰).

۶. بر اساس نظریه اقتصاد سیاسی قانون اساسی، اگر قواعد و نهادها در نتایج و آثار می‌توانند مؤثر باشند و تغییر ایجاد کنند و اگر نتایج و آثار بهتر از دیگری باشند، بنابراین پژوهش، مقایسه، و در نهایت انتخاب قواعد مورد نظر می‌تواند تلاش ارزش‌مندی باشد (Brennan and Buchanan, 1985: 2). این زیررشته ابزار جدیدی برای تحلیل مشروعیت و زمینه‌سازی اصلاح و تغییر قواعد و نهادهای اساسی را فراهم می‌آورد که می‌تواند حقوق اکثریت شهروندان را تحت تأثیر قرار دهد.

۷. اصلاح و تغییر نهادی نخست خود ضرورت زیست‌پویای جوامع را می‌رساند؛ زیرا اصلاح و تغییر نهادی همانند دیگر نهاده‌ها در امور حقیقی اقتصادی و رشد و توسعه مؤثر است (North and Thomas, 1970: 2). دوم، در نتیجه تحولات فناوری خود نهادها تغییر می‌یابند. سوم، نهادها در پاسخ به تحولات و انتظارات و مطالبات نیز تغییر می‌کنند. چهارم، اصولاً یک نظام اقتصادی و اجتماعی پویا بدون اصلاح نهادها معنی‌دار نیست. به همین علت، در دیدگاه متفکران مختلف اقتصادی همواره بحث ضرورت اصلاح نهادی مطرح بوده است (Hayek, 1973: 30). جالب توجه است آدام اسمیت اقتصاد سیاسی را در یک‌جا با عنوان «علم یک قانون‌گذار» معرفی می‌کند (Smith, 1776/1981: 486).

۸. گزینش رویکردهای بومی بر اساس یافته‌های این پژوهش می‌تواند تحلیل‌های اقتصادی را از وادی ذهن‌گرایانه و ایستای تعادل والراسی به دنیای واقعیت‌های سیاسی - اجتماعی پیچیده امروزی ببرد. التزام به ابعاد گوناگون این نظریه می‌تواند به

کوچک بودن یا بهینه‌سازی دولت، استانداردها شدن روند قدرت، تفکیک قوا، و در نهایت گسترش رفاه و رضایت اکثریت شهروندان منجر شود. این رویکردها به ترسیم نگاه‌های جدیدی در سیاست عمومی، مدیریت اقتصادی، و دولت رفاه مبادرت می‌ورزد که می‌تواند با مصالح ملی و منطقه‌ای و در عین حال انسجام و ثبات بلندمدت مدیریت بین‌المللی سازگار شود.

پی‌نوشت

۱. حتی فریدمن (Friedman, 1953)، از پیروان این رویکرد، سیطره عقلانیت ابزاری را در دنیای گیاهان کارساز می‌داند و گری بکر (Becker, 1976)، هوادار دیگر، آن را به تمامی افراد و گروه‌های انسانی تسری می‌دهد.
۲. پوپر در مقایسه یک بحث سیاسی و یک بحث روش‌شناختی به موضوع مذکور می‌پردازد. او ضمن بیان این سؤال غلط سیاسی به یک سؤال غلط در عرصه معرفت‌شناسی و روش‌شناسی نیز می‌پردازد و این که در معرفت‌شناسی نیز یک سؤال نادرست آن است که چه روشی بهترین است. به نظر او سؤال کارآمد و صحیح آن است که اگر روش مورد نظر ناکارآمد باشد، با چه ابزارها و سازوکارهایی می‌توان به اصلاح و کارآمدی آن مبادرت کرد.
۳. در رویکرد سنتی، گویی عدالت انفرادی با رضایت انفرادی کاملاً منطبق‌اند.
۴. به عبارت دیگر، نظریه پردازان پارادایم حاکم تئوری اقتصاد سیاسی قانون اساسی توجیهی شبیه توجیه جان رالز را مطرح می‌کنند. به این صورت که پرده جهلی وجود دارد که سبب می‌شود کارگزاران به قانونی رأی دهند که وضع رفاهی محروم‌ترین‌های جامعه حداکثر شود. چون احتمال می‌دهند زمانی خود نیز جزو محروم‌ترین‌ها قرار گیرند (دادگر و آرمانمهر، ۱۳۸۸: ۴۱-۳۹).
۵. چند رویکرد از رفتار انسانی را می‌توان تصور کرد که در ادبیات به رفتارهای گرگ‌هابزی، فرشته روسویی (فرشته آنارشیستی)، و رویکرد جفرسونی یا میانه معروف شده‌اند (دادگر، ۱۳۸۶: ۱۰۷).
۶. باید توجه کرد که منافع رفتار عقلانی و فرض‌های مرتبط با انسان اقتصادی حتی در رویکرد سنتی و ارتدکسی نیز محدود به حداکثرکردن نفع شخص نمی‌شود و امور بسیاری، چون حساب‌گری و انتخاب بهینه، آن را پوشش می‌دهد. یعنی رویکرد ارتدکس، علاوه بر پردازش نفع شخصی، فرض‌های ارزش‌مند دیگری نیز دارد و انتقاد از فرض نفع شخص‌گرایی نباید به معنای بی‌توجهی به دیگر ابعاد مطلوب این رویکرد باشد.

۷. علاوه بر پیش‌کسوتان، چون کندرسه و ویکسل که بنیان حلقه اول نظریه اقتصادی سیاست را نهاده‌اند، بنیادگذاران حلقه جدید این نظریه ارو، بلک، داونز، بوکانان، تالوک، و السن هستند.
۸. نگارنده، هنگام گذراندن فرصت مطالعاتی خود، با کنت ارو (K. Arrow) دیداری داشت و این موضوع را از او پرسید و ارو کاملاً بر آن تأکید کرد. البته او صمیمیت خود با بوکانان و سایر همراهان انتخاب عمومی را ابراز کرد، ولی در عین حال تفاوت مورد نظر را نیز مطرح کرد.
۹. یعنی ممکن است در آینده تحولات تکنولوژیکی و امثال آن صورت گیرد که زمینه اتفاق آرا و رضایت کل را فراهم کند. بریجمن، فیزیک‌دان معروف که بر متدلوژی عملیات‌گرایی کامل اصرار داشت، تأکید می‌کرد که اگر نتوان همه چیز را در حال حاضر عملیاتی کرد، در آینده ممکن است بشود.
۱۰. نسخه‌های اصلاحی رویکردهای اقتصادی قبل از «ناقا» بیش‌تر بر عناصر نارسایی بازار اصرار داشتند، ولی رویکرد سنتی ناقا (مورد حمایت بوکانان) بر نارسایی دولت تأکید دارد. اما نسخه اصلاحی رویکرد میانه، با توجه به ساختاری که دارد، هم به نارسایی بازار و هم به نارسایی دولت توجه جدی می‌کند.

منابع

- بلاگ، مارک (۱۳۸۰). *روشن‌شناسی علم اقتصاد*، ترجمه غلامرضا آزاد، تهران: نشر نی.
- تمدن، محمدحسین (۱۳۷۱). «دستاوردهای مکتب انتخاب عمومی»، متنی منتشر نشده از یک گزارش پژوهشی (فرصت مطالعاتی).
- دادگر، یداله (۱۳۸۶). «نقش قضیه کاوز و هزینه مبادله در تحولات جدید اقتصادی»، *نشریه نامه مفید*، دوره ۳، ش ۱ (پیاپی ۶۰).
- دادگر، یداله (۱۳۹۰ب). *درآمدی بر تحلیل اقتصادی حقوق*، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- دادگر، یداله (۱۳۹۰الف). *مالیه عمومی و اقتصاد دولت*، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- دادگر، یداله (۱۳۹۱). *درآمدی بر روشن‌شناسی علم اقتصاد*، تهران: نشر نی.
- دادگر، یداله و محمدرضا آرمانمهر (۱۳۸۸). «بررسی و نقد مبانی معیار عدالت اقتصادی رالز»، *پژوهش‌نامه علوم اقتصادی*، س ۹، ش ۲ (پیاپی ۳۵).
- دادگر، یداله و روح‌الله نظری (۱۳۹۰). «تحلیل رفاهی سیاست‌های یارانه‌ها در اقتصاد ایران»، *فصل‌نامه رفاه اجتماعی*، س ۱۱، ش ۴۲.
- رنانی، محسن (۱۳۸۹). «تحلیل اقتصادی آزادی»، *اقتصاد تطبیقی*، س ۱، ش ۱.
- رنانی، محسن (۱۳۷۶). *بازار یا نابازار؟: بررسی موانع نهادی کارایی نظام اقتصادی بازار در اقتصاد ایران*، تهران: سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات.

سن، آمارتیا (۱۳۷۷). *اخلاق و اقتصاد*، حسن فشارکی، تهران: شیرازه.
طباطبایی، جواد (۱۳۸۶). *تأملی درباره ایران*، ج ۲: *نظریه حکومت قانون در ایران*، تبریز: ستوده.
کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۶۶). *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: پایروس.
نمازی، حسین و یداله دادگر (۱۳۹۰). *اقتصاد متعارف، اقتصاد ارتدکس و اقتصاد اخلاق‌مدار*، تهران: شرکت سهامی انتشار.

- Backhaus, J. G. (1996). *An Economic Analysis of Constitutional Law*, E. Buscaglia and W. Ratliff and R. Cooter (eds.), Green Wood: JAI Press.
- Becker, G. S. (1976). *The Economic Approach of Human Behavior*, US: University of Chicago.
- Brennan, G. and J. Buchanan (1985). *The Reason of Rules*, UK: Cambridge University.
- Buchanan, J. (1990). 'The Domain of Constitutional Economics', *Constitutional Political Economy*, Vol. 1, No. 1.
- Buchanan, J. (2003). *Public Choice*, US: George Mason University.
- Buchanan, J. and G. Brennan (1988). 'Is Public Choice Immoral?' In *Virginia Law Review*, Vol. 74.
- Buchanan, J. and G. Tullock (1962). *The Calculus of consent*, US: University and Michigan Press.
- Cooter, R. (2000). *The Strategic Constitution*, Princeton: Princeton University.
- Dabashi, H. (2012). *The Arab Spring*, Zed Books.
- Das, S. (2011). *Extreme Money*, FT Press.
- Epstein, R. A. (2011). *Design for Liberty: Private Property, Public Administration, and the Rule of Law*, US: Harvard University Press.
- Friedman, M. (1953). *Essays in Positive Economics*, UK: Cambridge University.
- Gwartney, J. D., R. L. Stroup, R. S. Sobel, and D. A. Macpherson (2010). *Economics: Private And Public Choice*, US: South-Western Gengage Learning.
- Hayek, V. (1973). *Law Legislation and Liberty*, University of Chicago.
- Hristache, D. A. and S. E. Iacob (2012). 'Globalism and Corporate Identity in Post Crisis Economy', *Theoretical and Applied Economics*, Vol. 19, No. 2.
- Hsiung, B. (2006). 'Economic Analysis and Law', *Erasmus Law and Economic Review*, Vol. 2, No. 1.
- Murray, I. (2011). *Stealing You Blind: How Government Fat Cats are Getting Rich Off of you*, NY: Regnery Publishing.
- North, D. and R. Thomas (1960). 'An Economic Theory of the Growth of the Western World', *The Economic History Review*, Vol. 23, No. 1.
- Pennington, M. (2011). *Robust Political Economy*, US: Edward Elgar.
- Raymond, D. (2011). *The Elements of Constitutional Law and Political Economy*, Nabu Press.

- Smith, A. (1776/1981). *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth and Nations*, Oxford University Press.
- Smith, G. (2008). *Methodological Individualism*, Sage Publications.
- Van den Hauwe, L. (2005). 'Constitutional Economics', *The Elgar Companion to Law and Economics*, US: Edward Elgar.
- Vanberg, G. (2009). *The Politics of Constitutional Review in Germany*, UK: Cambridge University Press.
- Voigt, S. (2008). 'Constitutional Political Economy', E. Brousseau and J. M. Glachment (eds.), *New Institutional Economics*, UK: Cambridge University.
- Wiseman, J. (1990). *Principles of Political Economy*, Institute for Research in the Social Sciences.